

ملحق ۱

پیوست ۱

الله

الله

الله: هذا الاسم الذي يعرفه الناس إسمًا للذات الإلهية - بل هو بالفعل يطلق عليها فقط إذا كان يراد به الألوهية المطلقة - هل يمكن أن يطلق - إذا لم يُرد به الألوهية المطلقة - على غير الذات الإلهية المقدسة؟

الله: اسمی است که مردم آن را به عنوان اسم ذات الهی می شناسند؛ البته در عمل، اگر منظور فقط اولوهیت مطلق باشد، بر آن اطلاق می گردد. اگر منظور از آن الوهیت مطلق نباشد، آیا می تواند بر غیر از ذات مقدس الهی نیز اطلاق گردد؟

وقبل معرفة هذا الأمر لابد من بيان هل أن اسم الله علم جامد أم أنه مشتق؛ لأن الجواب يعتمد على هذا البيان، وكما قال رسول الله: إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم، فعن أبي عبد الله (ع)، قال: (ما كلم رسول الله العباد بكنه عقله قط، وقال: قال رسول الله: إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم) [\[532\]](#).

قبل از پاسخ دادن به این پرسش، باید مشخص شود که آیا اسم الله علم جامد است یا مشتق؛ زیرا پاسخ، وابسته به جواب این سؤال می باشد. همان طور که

پیامبر خدا (ص) فرموده است که به ما انبیا امر شده است که با مردم در حدّ فهمشان سخن بگوییم. از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «هیچ‌گاه رسول خدا (ص) با هیچ بنده‌ای با کُنه عقلش سخن نگفت». و همچنین ایشان (ع) فرمود: «پیامبر خدا (ص) فرموده است: به ما پیامبران امر شده است که با مردم در حدّ فهمشان سخن بگوییم» [533].

والرأي الأول إن اسم الله علم جامد: واختاره السيد الخوئي (رحمه الله)، واستدل عليه بأمور سأعرضها وأبين بطلانها، فيتبين بطلان هذا الرأي.

نظریه‌ی اول می‌گوید اسم الله عَلم جامد است: سید خویی (رحمة الله علیه) این نظر را برگزیده و چندین دلیل بر آن آورده است که من آنها را بیان و باطل این نظر را آشکار می‌نمایم.

قال السيد الخوئي في كتاب البيان: (ومن توهم أنه اسم جنس فقد أخطأ ودلينا على ذلك أمور: الأول: التبادر، فإن لفظ الجلالة ينصرف بلا قرينة إلى الذات المقدسة ولا يشك في ذلك أحد. وبأصالة عدم النقل يثبت أنه كذلك في اللغة وقد حقت حجيتها في علم الأصول) [534].

کلام سید خویی: سید خویی در کتاب بیان گفته است: «کسی که متوهم شده الله اسم جنس است به خطا رفته و دلیل ما بر این مطلب چند چیز است: اول، تبادر: لفظ جلاله بدون قرینه، انصراف (اشاره) به ذات مقدس دارد و کسی در این قضیه تردید ندارد. و با قاعده‌ی «اصالت عدم نقل» ثابت می‌شود که این

کلمه در اصل لغت و از ابتدا به همان معنی بوده و حجت بودن این قاعده نیز در علم اصول ثابت گردیده است» [535].

أقول: الانصراف الى الذات المقدسة بلا قرينة ليس دليلاً على أنه علم جامد، فاسم الرحمن ينصرف إلى الذات المقدسة بلا قرينة ولا أحد يقول إنه علم جامد، وإذا قال أحد لا يلتفت إلى قوله؛ لأنه مشتق وإنما هذا الانصراف بسبب الاستعمال.

می‌گوییم: انصراف به ذات مقدس بدون قرینه، دلیلی بر عَلم جامد بودن الله نیست؛ اسم الرحمن نیز بدون قرینه، انصراف به ذات مقدس دارد ولی کسی آن را عَلم جامد به شمار نمی‌آورد، و اگر هم کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد، گفتارش مورد اعتنا نیست. الله مشتق است و این انصراف به دلیل استعمال آن است.

ولا أدري لم تشبث السيد الخوئي بظنون وأوهام كقاعده المتقدمة التي بنيت على ما جمع بالاستقراء الناقص، مع أن قاعدهته من نسج العقول الناقصة غير المعصومة واستقراءهم ناقص، وأعرض عن نص المعصوم فقد جاء عنهم نص أو أكثر تدل على الاشتقاق.

من نمی‌دانم چرا سید خویی به اوهام و خیالاتی مانند قاعده‌ای که گفته شد که بر اساس استقرای ناقص پایه‌گذاری شده، چنگ زده است، و حال آن که این قاعده‌ی وی زائیده‌ی عقل‌های ناقص و غیرمعصوم و استقرای آنها نیز ناقص می‌باشد. ایشان از نص معصوم روی برگردانیده و این در حالی است که از معصومین (ع) یک یا چند نص که بر اشتقاق دلالت می‌کند، وارد شده است.

قال أمير المؤمنين (ع): (الله معناه: المعبود الذي يأله فيه الخلق ويؤله إليه، والله هو المستور عن درك الأبصار، المحجوب عن الأوهام والخطرات) ([536]).

اميرالمؤمنين (ع) فرموده است: «الله مفهوماً معبودی است که خلق در او حیرانند و به سوی او حیرت‌زده می‌شوند. الله کسی است که از درک چشم‌ها مستور و از افکار و عقول، محجوب و پنهان است» [537].

قال الباقر (ع): (الله معناه: المعبود الذي أله الخلق عن درك ماهيته، والإحاطة بكيفيته، وتقول العرب: أله الرجل إذا تحير في الشيء فلم يحط به علماً، ووله إذا فزع إلى شيء مما يحذره و يخافه فالإله هو المستور عن حواس الخلق) ([538]).

امام باقر (ع) می‌فرماید: «معنای الله عبارت است از معبودی که مخلوقات از درک ماهیت او و تسلط بر کیفیتش، متحیر هستند؛ و عرب می‌گوید: زمانی که مردی در چیزی سرگردان و نسبت به آن از نظر علمی و آگاهی، احاطه نداشته باشد، گفته می‌شود «أله الرجل» یعنی مرد متحیر شد، و زمانی که از چیزی دوری کرده و از آن بترسد، گفته می‌شود «وَلَهُ الرَّجُلُ» یعنی مرد دچار سختی و ترس شد. پس پروردگار همان موجودی است که از حواس پنجگانه‌ی مخلوقات مستور است» [539].

هذا مع أنّ الأئمة حثوا خاصة أصحابهم على عدم نقل ورواية الجواهر التي خصوصاً بهم:

این در حالی است که ائمه (ع) به اصحاب خاص خود تأکید کرده‌اند که چنین روایاتی را و روایت جواهر را که ویژه‌ی ایشان است، نقل نکنند.

فعن حفص بن نسیب فرعان، قال: دخلت على أبي عبد الله (ع) أيام قتل المعلى بن خنيس مولاة فقال (ع) لي: (يا حفص حدثت المعلى بأشياء فأذاعها فابتلي بالحديد إني قلت له إن لنا حديثاً من حفظه علينا حفظه الله وحفظ عليه دينه ودنياه، ومن أذاعه علينا سلبه الله دينه ودنياه، يا معلى إنه من كتم الصعب من حديثنا جعله الله نوراً بين عينيه ورزقه العز في الناس، ومن أذاع الصعب من حديثنا لم يمت حتى يعضه السلاح أو يموت متحيراً).

حفص بن نسیب فرعان می‌گوید: در ایام قتل معلی بن خنیس دوست‌دار امام صادق (ع) به محضر امام شرفیاب شدم. حضرت (ع) فرمود: «ای حفص! به معلی حدیث گفتیم و او آن را نشر داد و بر اثر آن گرفتار عذاب شمشیر گردید. من به او گفتیم ما را حدیثی است که هر کس آنها را حفظ کند خدا دین و دنیای او را حفظ می‌کند و هر کس آن را به زیان ما منتشر کند خداوند دین و دنیای او را می‌گیرد. ای معلی! هر کس حدیث مشکل ما را پنهان کند خداوند آن را به صورت نوری در بین دو چشمش قرار می‌دهد و به او عزت در میان مردم می‌بخشد و هر کس حدیث مشکل ما را افشا کند نخواهد مُرد مگر این که گرفتار سلاح می‌شود یا سرگشته و متحیر جان می‌دهد».

وعن أبي بصير قال سمعت أبا جعفر (ع) يقول: (سر أسره الله إلى جبرئيل، وأسره جبرئيل إلى محمد، وأسره محمد إلى علي،

وأسره علي إلى من شاء الله واحداً بعد واحد، وأنتم تتكلمون به في الطرق).

ابو بصير به نقل از ابو جعفر امام باقر (ع) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «سری که خداوند به جبرئیل سپرد و جبرئیل به محمد و محمد به علی و علی به کسی که خدا می خواست یکی پس از دیگری سپرده است، شما در راهها از آن صحبت می کنید!».

وقال أبو عبد الله (ع): (من أذاع علينا حديثنا هو بمنزلة من جحدنا حقنا).

امام ابو عبدالله (ع) فرمود: «کسی که حدیث ما را به زیانمان فاش سازد، به منزله‌ی کسی است که حق ما را انکار کند».

وقال أبو عبد الله (ع): (إني لأحدث الرجل الحديث فينطلق فيحدث به عني كما سمعه فأستحل به لعنه و البراءة منه) [540].

ابو عبدالله (ع) می فرماید: «من حدیثی را به مردی می گویم. می رود و آن را از من بازگو می کند همان گونه که شنیده است. پس مستحق لعنت و براءت می شود» [541].

فلم لا تكفي بعض الروايات - إن كان قد اطلع عليها السيد الخوئي - لإثبات أن اسم الله مشتق، وبالتالي رد الظنون والتخرصات العقلية غير المعصومة عند السيد الخوئي، وهل يعتقد (رحمه الله) أو من يتبنى رأيه أن هؤلاء الأولياء الذين هم

خاصة شيعة آل محمد وأصحابهم قد خالفوا الأئمة ونقلوا كل ما سمعوا منهم حتى ما نهاهم الأئمة عن نقله؟ وهم الذين أخلصوا غاية الإخلاص في طاعة الأئمة والتزموا الحدود التي بينها لهم أئمتهم .

برای اثبات این که اسم الله مشتق است، آیا برخی روایات (که سید خوبی از آنها مطلع بوده است) و به دنبال آن رد ظنیات و اتهامات عقلی غیرمعصوم برای سید خوبی کفایت نمی کند؟ و آیا ایشان (رحمة الله عليه) معتقد است یا این نظر را قبول کرده است که این اولیایی که از خاصه شیعیان و اصحاب آل محمد (ع) هستند، با ائمه (ع) مخالفت کرده اند و هر آن چه را که از ایشان (ع) شنیده اند حتی چیزهایی که ائمه نقلشان را بر ایشان ممنوع کرده اند بازگو نموده اند؟ و حال آن که اینها در فرمان برداری از ائمه (ع) و التزام به حدودی که آنها برایشان ترسیم کرده اند، به منتهی درجه ی اخلاص رسیده اند.

ثم إنَّ هذه القاعدة التي تبناها السيد الخوئي (رحمه الله) وطرحها كأنها من اليقينيّات المسلمة بقوله: (بأصالة عدم النقل يثبت أنه كذلك) هي قاعدة عقلية وظنية في أحسن أحوالها وهي عند السيد الخوئي كذلك، وإلا فإن بعض الفقهاء (السنة والشيعة) ينفونها جملة وتفصيلاً. وعلى القول بأنها ظنية فإن الكلام هنا في العقائد، والظن لا يغني عن الحق شيئاً في العقائد، قال تعالى: (وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ) ([542])، فلا بد من اليقين في العقائد.

علاوه بر این، قاعده ی «با اصالت عدم نقل ثابت می شود که چنین است» که سید خوبی (رحمة الله عليه) استوار می کند و آن را چنان مطرح می نماید که گویی از یقینیات مسلم است، در بهترین حالت یک قاعده ی عقلی و ظنی می باشد و

خود سید خویی نیز این را قبول دارد. بماند که برخی فقها (چه سنی و چه شیعه) آن را به صورت کلی و جزئی نفی می‌کنند. با توجه به این که این قاعده ظنی است و از سوی دیگر اینجا صحبت از عقاید است و ظن و گمان در عقاید نمی‌تواند جای حق را بگیرد. خداوند متعال می‌فرماید: «بیشترشان فقط تابع گمانند، و گمان نمی‌تواند جای حق را بگیرد، هر آینه خداوند به کاری که می‌کند آگاه است» [543]؛ پس در مسایل اعتقادی باید علم و یقین حاصل شود.

وكان السيد الخوئي (رحمه الله) نسي قوله في كتابه هذا نفسه (البيان) عندما رد خبر الأحاد صحيح السند بقوله: (إن أخبار الأحاد لا تفيد علماً ولا عملاً) البيان [544]، فبربكم أيهما أولى أن يعتمد عليه ظن يستند إلى قول معصوم، أم ظن يستند إلى عقول بعض بني آدم الناقصة؟

گویی سید خویی (رحمة الله عليه) کلام خودش در همین کتاب (البيان) را فراموش کرده است؛ آنگاه که یک خبر واحد صحیح السند را با عبارت «خبر واحد اطمینان آور و مفید علم و عملی نیست» رد می‌کند [545]. شما را به خدایتان سوگند، کدام یک سزاوارتر است که بر آن تکیه شود: گمانی که به قول معصوم مستند است، یا گمانی که به عقول ناقص برخی انسان‌ها استناد دارد؟

فإذا كان السيد الخوئي (رحمه الله) لا يعتمد على ما يعتبره ظناً مستنداً إلى قول معصوم في العقائد، فالأولى به أن لا يعتمد على ظن مستند إلى دليل عقلي ظني، فرد هكذا ظن أولى وأحجى، وإن لم يعتبر السيد الخوئي نتيجة هذا البحث عبارة عن إرساء قانون ستنبي عليها اعتقادات تتعلق بالتوحيد، ومن ثم قال بقبول

الظن هنا فكان عليه الالتفات إلى أن ما تصوره ظناً مستنداً إلى قول الباقر (ع) المتقدم أولى أن يأخذ به من ظن يستند إلى قاعدة واستنتاج عقول ناقصة غير معصومة.

اگر سید خویی (رحمة الله عليه) در عقاید، آنچه را که گمانی مستند به قول معصوم برمی شمارد، قابل اعتماد نمی داند پس اولی آن است که بر گمان مستند به دلیل عقلی ظنی هم اعتماد نرزد و نپذیرفتن چنین ظنی، شایسته تر و عاقلانه تر است و اگر سید خویی نتیجه ی چنین تحقیقی را که عبارت از تحکیم پایه های برای قانونی است که بر اساس آن بنا می شود برای اعتقادات توحیدی معتبر نمی داند، از چه روی در اینجا به قبول ظن و گمان نظر داده است در حالی که بر حسب تصور وی نظر ظنی مستند به قول امام باقر (ع) که بیشتر اشاره شد وجود داشته است، آیا اولی نبوده است که آن را در مقابل ظنی که مستند بر قاعده و استنتاج عقل های ناقص غیر معصوم است، ترجیح دهد؟!

قول السيد الخوئي: (الثاني: إن لفظ الجلالة لما له من معنى لا يستعمل وصفاً، فلا يقال العالم اله، الخالق الله. على أن يراد بذلك توصيف العالم والخالق بصفة كونه الله وهذه آية كون لفظ الجلالة جامداً. وإذا كان جامداً كان علماً لا محالة، فان الذهاب إلى إنه اسم جنس فسره بالمعنى الاشتقاقي) ([546]).

کلام سید خویی: «دوم: لفظ جلاله به هر معنایی که در نظر بگیرید، به صورت وصف استعمال نمی شود، مثلاً نمی توان العالم الله و الخالق الله گفت و به این صورت عالم و خالق را با کلمه ی الله توصیف نمود و وصف قرار نگرفتن کلمه ی الله دلیل بر جامد بودن لفظ جلاله است و چون جامد بودن آن ثابت

گردید، به ناچار باید عَلم و نام اختصاصی باشد و کسانی آن را اسم جنس می‌دانند، تلویحاً آن را مشتق فرض گرفته‌اند» [547].

أقول: الوصف هو توضيح وبيان وتعريف ، والسيد الخوئي (رحمه الله) استخدم المغالطة في هذا المقام، فصحيح أن الله لا يقع وصفاً لاسم الخالق أو العالم ولكنه يقع وصفاً لـ (هو) قال تعالى: (قُلْ هُوَ اللَّهُ)؛ وذلك لأن العالم والخالق هي توضيح وبيان وتعريف للذات الإلهية أو (الله)، ولكن الذات الإلهية أو (الله) توضيح وبيان وتعريف لـ (هو) أو الاسم الأعظم أو الكنه والحقيقة ، حيث إن الكنه والحقيقة تجلت بالذات الإلهية أو الله لمواجهة الخلق أي ليعرف سبحانه وتعالى ، ولذلك قال تعالى :

می‌گویم: وصف یعنی توضیح و شرح و تعریف، و سید خوئی (رحمة الله عليه) در این مقام از مغالطه استفاده کرده است. درست آن است که گفته شود الله وصفی برای اسم خالق یا عالم نیست، لیکن وصفی برای «هو» به شمار می‌رود. خدای تعالی می‌فرماید: «بگو: او است خدای یکتا» و این از آن رو است که عالم و خالق، توضیح و شرح و تعریفی برای ذات الهی یا «الله» می‌باشند ولی ذات الهی یا «الله» توضیح و شرح و تعریف «هو» یا اسم اعظم یا کُنه و حقیقت است، زیرا کُنه و حقیقت برای مواجه شدن با خلق، با ذات الهی یا الله جلوه‌گر شده است تا از این طریق خداوند سبحان شناخته شود؛ لذا حق تعالی می‌فرماید:

- (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) [548].

«بگو او است خدای یکتا» [549].

- (لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وُلْدًا لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) ([550]).

«اگر خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد، از میان مخلوقات خود هر چه را که می‌خواست برمی‌گزید، منزّه است، او است خدای یکتای قهار» [551].

- (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) ([552]).

«او است خدای یگانه. هیچ خدایی جز او نیست. دانای نهان و آشکار است. او بخشاینده و مهربان است» [553].

- (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ) ([554]).

«او است خدای یگانه که هیچ خدای دیگری جز او نیست، فرمانروا است، پاک است، عاری از هر عیب است، ایمنی‌بخش است، نگهبان است، پیروزمند است، باجبروت است و بزرگوار است و از هر چه برای او شریک قرار می‌دهند منزّه است» [555].

- (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) ([556]).

«او است خدایی که آفریدگار است، صورت‌بخش است، اسم‌های نیکو از آن او است، هر چه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح‌گوی او است و او پیروزمند و حکیم است» [557].

أي من أراد أن يعرف الحقيقة والكنه فليتوجه إلى تجليها وهي الذات المقدسة أي الله، وقد تبين أن اسم الله وقع وصفاً في كل الآيات المتقدمة، والأصح أن يقال في كل أسماء الله أنها بمقام الوصف وليست وصفاً كسواها.

يعنى کسی که می خواهد حقیقت و کُنه را بشناسد، باید به تجلی آن، که ذات مقدس یا الله است روی آورد. بیشتر روشن شد که اسم الله وصفی در کل آیات قبلی است، و صحیح تر آن است که این مطلب درباره ی تمام اسما الهی گفته شود که در مقام چنین توصیفی هستند و وصفی مانند سایر وصفها نمی باشند.

قول السيد الخوئي: (الثالث: إن لفظ الجلالة لو لم يكن علماً لما كانت كلمة (لا إله إلا الله) كلمة توحيد، فإنها لا تدل على التوحيد بنفسها حين إذ كما لا يدل عليه قول لا إله إلا الرزاق، أو الخالق، أو غيرهما من الألفاظ التي تطلق على الله سبحانه، ولذلك لا يقبل إسلام من قال بإحدى هذه الكلمات) ([558]).

سید خوبی گفته است: «سوم: اگر لفظ جلاله عَلَم (و نام اختصاصی خدا) نبود، «لا اله الا الله» کلمه ی توحید نامیده نمی شد و نمی توانست به تنهایی بر توحید و یگانگی خداوند دلالت کند، چنان که جملات «لا اله الا الرزاق» و «لا اله الا الخالق» و امثال اینها که به خداوند سبحان اطلاق می شوند، به توحید خداوند دلالت ندارند و از این رو است که کسی که (فقط) یکی از این جملات را بگوید، اسلامش پذیرفته نیست» [559].

أقول: إنه لو كان إسم الله علماً جامداً لم تكن كلمة (لا إله إلا الله) كلمة التوحيد، فالسيد الخوئي (رحمه الله) قلب الأمور رأساً على عقب وذلك لأن كل معاني كلمة إله - وهي المستثنى منه - تحتل غيره سبحانه وتعالى وتشمل غيره، وإليك هذه المعاني:

می گویم: اگر اسم خدا علم جامد بود، «لا اله الا الله» کلمه ی توحید نمی بود. سید خویی (رحمة الله عليه) قضایا را کاملاً برعکس کرده است زیرا تمام معانی کلمه «اله» - که مستثنی منه است - غیر خدای سبحان و متعال را نیز شامل می شود و دربرمی گیرد. به این معانی دقت نمایید:

۱- الخفاء (حقیقة محمد خفیه عن الخلق لا یعرفه تمام المعرفة إلا الله).

۱- خفا: حقیقت حضرت محمد (ص) از خلق پوشیده و مخفی است و هیچ کس جز خدا او را تمام و کمال نمی شناسد.

۲- التحیر (و حقیقة محمد تحیرت فیها العقول).

۲- سرگشتگی (التحیر): عقلها در حقیقت حضرت محمد (ص) حیران و سرگشته اند.

۳- الغیبة عن الأبصار (والأرواح غائبة عن الأبصار).

۳- نهان ماندن از دیدگان: ارواح از دیده ها مخفی هستند.

۴- التعبد (وهو الخضوع إلى الغير والائتثار بأمره ،
والملائكة أيضاً مأمورون بالخضوع للأنبياء والمرسلين والائتثار
بأمرهم (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا) [560]).

۴- بندگی: خضوع در برابر غیر و فرمان برداری نمودن امر او است، و
فرشتگان نیز به خضوع در برابر انبیا و فرستادگان و اطاعت از او امر آنها مأمور و
مکلف اند: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا» [561] (و به فرشتگان
گفتیم: آدم را سجده کنید، پس سجده کردند).

۵- الإقامة في المكان (والحقيقة المحمدية متجلية في كل مكان
لأن الخلق خلقوا من نوره).

۵- جای گزیدن در یک مکان: حقیقت محمدی در همه جا متجلی است زیرا
خلایق از نور آن حضرت (ص) آفریده شده اند.

۶- الارتفاع (ومحمد أيضاً مرتفع نسبة إلى الخلق).

۶- رفعت: حضرت محمد (ص) نسبت به خلایق در ارتفاع بالاتری قرار دارد.

۷- الوله أو الأله (وبمحمد أيضاً ولهت قلوب الأولياء).

۷- سرگشتگی یا تحیر (الوله و الأله): به حضرت محمد (ص) نیز قلوب اولیا

سرگشته و حیران شده است.

۸- الرجوع و الفرع في الحوائج (وإلى محمد أيضاً يفرع في الحوائج) (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً) [562].

۸- رو کردن و فرع در نیازها: در حوایج به سوی حضرت محمد (ص) نیز می‌شتابند: «و اگر به هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند» [563].

۹- السكون (وإلى محمد تسكن النفوس) (وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) [564].

۹- آرامش: به سوی حضرت محمد (ص) جان‌ها آرامش می‌یابد و ساکن می‌شود: «و برایشان دعا کن، زیرا دعای تو مایه‌ی آرامش آنها است، و خدا شنوا و دانا است» [565].

فالحق، إن معنى كلمة التوحيد أنه لا إله إلا الإله الكامل المستغرق لكل الكمالات الإلهية، الذي لا يعتریه نقص أو الإله الذي هو نور لا ظلمة فيه، وهو الله سبحانه وتعالى فالألف واللام لاستغراق الكمالات الإلهية، أي أن كلمة التوحيد نظير من يقول لا إنسان إلا الإنسان أي الإنسان الكامل، أي أن التعريف بالألف واللام يراد منها استغراق كل الكمالات الإنسانية.

حق آن است که معنای کلمه توحید این است که «لا اله الا الاله» کامل است و دربرگیرنده‌ی تمام کلمات الهی است، که هیچ نقصی به آن راه ندارد یا خدایی است که نور بی‌ظلمت می‌باشد و او همان الله سبحانه و تعالی است. الف و لام

(ال) برای استغراق (کلیت و شامل بودن) کلمات الهی است یعنی کلمه‌ی توحید مانند این است که گفته شود «لا انسان الا الانسان» (انسانی نیست مگر انسان) که مراد انسان کامل است؛ یعنی معرفه کردن با «الف و لام»، بیان استغراق و شمول تمام کمالات انسانی را می‌رساند.

و على هذا فإن كلمة التوحيد لا إله إلا الله تبين بوضوح أنّ الألوهية المطلقة محصورة به سبحانه وتعالى.
بر این اساس کلمه‌ی توحید یعنی «لا اله الا الله» به وضوح بیان می‌دارد که الوهیتِ مطلق، منحصر به خداوند سبحان و متعال است.

وأيضاً: تبين ضمناً أن الاتصاف بصفة الألوهية المقيدة بالافتقار إليه سبحانه وتعالى تشمل خاصة من خلقه يفرع إليهم في الحوائج أي يؤله إليهم، فهم يقضون الحوائج بإذن الله ويخلقون بإذن الله ويشفعون بإذن الله سبحانه وتعالى (وَرَسُولاً إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) [566].

همچنین آشکار می‌سازد که اتصاف به صفت الوهیتِ مقید به فقر و نیازمندی نسبت به خدای سبحان و متعال، گروه خاصی از خلق خدا را شامل می‌شود که (دیگران) در حوایج به آنها رو می‌کنند یعنی سرگشته‌ی ایشان‌اند، و این عده به اذن خدا حوایج و نیازها را برآورده می‌سازند، و به اذن خدا می‌آفرینند، و به اذن

خدا شفاعت می‌کند: «و فرستاده‌ای به جانب بنی اسرائیل که: من با معجزه‌ای از پروردگارتان نزد شما آمده‌ام برایتان از گل چیزی چون پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم، به اذن خدا پرنده‌ای شود، و کور مادرزاد را و برص گرفته را شفا می‌دهم و به فرمان خدا مرده را زنده می‌کنم و به شما می‌گویم که چه خورده‌اید و در خانه‌های خود چه ذخیره کرده‌اید، اگر از مؤمنان باشید، اینها برای شما نشانه‌های حقانیت من است» [567].

(إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ) [568].

«خدا به عیسی بن مریم گفت: نعمتی را که به تو و مادرت ارزانی داشته‌ام یاد کن، آن زمان که با روح القدس یاریت کردم تا تو چه در گهواره و چه در بزرگسالی سخن گویی، و به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آنگاه که به امر من از گل چیزی چون پرنده ساختی و در آن دمیدی و به امر من پرنده‌ای شد و کور مادرزاد و پیسی گرفته را به فرمان من شفا دادی و مردگان را به فرمان من از گور بیرون آوردی و چون با این دلایل روشن نزد بنی اسرائیل آمدی، من آنان را از آسیب رساندن به تو بازداشتیم و از میان‌شان کسانی که کافر بودند گفتند این جز سحر و جادویی آشکار نیست» [569].

وقال تعالى: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) ([570])، أي إنه يوجد خالقون غيره سبحانه وتعالى يخلقون بحوله وقوته وهو أحسنهم ؛ لأنه غني وهم فقراء إليه سبحانه.

و خدای متعال می فرماید: «در خور تعظیم است خداوند، آن بهترین آفرینندگان» [571] ؛ یعنی غیر از خداوند سبحان و متعال آفرینندگان دیگری هم وجود دارند که به حول و قوهی الهی می آفرینند و او برترین آنها است، چرا که او غنی است و ایشان نسبت به او سبحان و متعال فقیر و نیازمندند.

وقال تعالى: (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ) ([572])، والآيات الدالة على ذلك كثيرة.

و نیز خداوند متعال می فرماید: «می داند هر چه در برابر آنها است و هر چه پشت سر آنها است و آنان جز کسانی را که خداوند از آنها خوشنود است شفاعت نمی کنند و از بیم او هراسانند» [573] ؛ و آیاتی که بر این مطلب دلالت می کنند فراوان است.

فعلى ما تقدم تبين أنه على القول بأن اسم الله علم جامد تكون كلمة (لا إله إلا الله) ليست كلمة التوحيد؛ لأنه يقال لك هذا يفرع إليه في الحوائج فهو إله يؤله إليه فكلامك غير مستقيم؛ لأن من يؤله إليهم في الحوائج كثير إلا أن تقدر كلمة كامل مطلق أو غني مطلق فتقول لا إله كامل مطلق إلا الله، وفي هذه الحالة نرد كلمة السيد الخوئي (رحمه الله) عليه فنقول: (إن لفظ الجلالة لو كان علماً جامداً لما كانت كلمة لا إله إلا الله كلمة التوحيد فإنها لا تدل على التوحيد بنفسها حينئذ).

بنا بر آنچه بیان شد، روشن شد این گفته که اسم الله عَلَمِ جامد است، باعث می‌شود کلمه‌ی «لا اله الا الله» کلمه‌ی توحید نباشد؛ زیرا به شما گفته می‌شود که در حواجج به او پناه برده می‌شود پس او الهی است که سرگشته‌ی او می‌شوند؛ پس کلام شما غیرمستقیم است؛ چرا که به کسی در حواجج بسیار به او پناه برده نمی‌شود مگر اینکه کلمه‌ی کامل مطلق یا غنی مطلق تقدیر شود؛ پس باید بگویی «لا اله کامل مطلق الا الله» (هیچ خدای کامل مطلق نیست مگر الله). در این حالت ما به سخن سید خوبی (رحمة الله علیه) پاسخ می‌دهیم و می‌گوییم: «اگر لفظ جلاله عَلَمِ جامد باشد، کلمه‌ی لا اله الا الله کلمه‌ی توحید نخواهد بود زیرا در این صورت این کلمه به تنهایی بر توحید دلالت نمی‌کند».

قال الإمام الرضا (ع): (حدثنا أبي العبد الصالح موسى بن جعفر، قال: حدثني أبي الصادق جعفر بن محمد، قال: حدثني أبي أبو جعفر بن علي باقر علوم الأنبياء، قال: حدثني أبي علي بن الحسين سيد العابدين، حدثني أبي سيد شباب أهل الجنة الحسين، قال: حدثني أبي علي بن أبي طالب، قال: سمعت النبي يقول: سمعت جبرائيل يقول: قال الله جل جلاله: إني أنا الله لا إله إلا أنا فاعبدوني، من جاء منكم بشهادة أن لا إله إلا الله بالإخلاص دخل في حصني، ومن دخل في حصني أمن من عذابي) ([574]).

امام رضا (ع) فرمود: «پدرم عبد صالح موسی بن جعفر (ع) به من گفت: پدرم صادق جعفر بن محمد (ع) به من گفت: پدرم ابو جعفر بن علی باقر علوم انبیا (ع) به من گفت: پدرم علی بن حسین (ع) سید العابدین به من گفت: پدرم سید جوانان بهشت حسین (ع) گفت: پدرم علی بن ابی طالب (ع) به من گفت: شنیدم پیامبر (ص) می‌گوید: شنیدم جبرئیل می‌گوید: خداوند جل جلاله فرمود: من آن

خدای یکتایی هستیم که جز من خدایی نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید. هر کس از شما به اخلاص، یکتایی مرا گواهی دهد (لا اله الا الله) در دژ من جای خواهد گرفت و آن کس که در دژ من داخل شود از کیفر من ایمن خواهد بود» [575].

وقال (ع): (سمعت أبي موسى بن جعفر يقول: سمعت أبي جعفر بن محمد يقول: سمعت أبي محمد بن علي يقول: سمعت أبي علي بن الحسين يقول: سمعت أبي الحسين بن علي يقول: سمعت أبي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب يقول: سمعت النبي يقول: سمعت الله عز وجل يقول: لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي، قال: فلما مرت الراحلة نادانا: بشروطها وأنا من شروطها) [576].

و همچنین (ع) فرمود: «شنیدم پدرم موسی بن جعفر (ع) می گوید: شنیدم پدرم جعفر بن محمد (ع) می گوید: شنیدم محمد بن علی (ع) می گوید: شنیدم پدرم علی بن حسین (ع) می گوید: شنیدم پدرم علی بن ابی طالب (ع) می گوید: شنیدم پیامبر (ص) می گوید: شنیدم خداوند عزوجل می فرماید: «لا اله الا الله دژ من است. پس هر کس در دژ من جای گیرد، از عذاب من ایمن خواهد شد». (راوی) گفت: هنگامی که مرکب راه افتاد، ما را ندا داد و فرمود: «بشروطها و انا من شروطها» (با شرایطی و من از جمله شروط آن هستیم) [577].

يعني قالها بالعمل أي أن يكون ممن شملهم الحديث القدسي: (من تقرب إلي بالفرائض كان يدي وعيني ...)، وممن شملهم

الحديث القدسي: (عبدی اطعني تكن مثلي تقل للشيء كن فيكون).
ويكون ممن يخاطبهم الجليل كما في الحديث القدسي: (أنا حي لا
أموت وقد جعلتك حياً لا تموت أنا أقول للشيء كن فيكون وقد
جعلتك تقول للشيء كن فيكون).

یعنی کسی که این عبارت را با عمل بگوید، یعنی جزو کسانی باشد که مشمول
این حدیث قدسی هستند: «کسی که با انجام واجبات به من نزدیک شود، دست
من و چشم من است...» و کسانی که مشمول این حدیث قدسی هم هستند:
«بندهام! مرا اطاعت کن تا همانند من شوی، به چیزی می‌گویی باش، می‌شود» و
جزو کسانی باشند که خدای جلیل آنها را طبق حدیث قدسی خطاب قرار می‌دهد:
«من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم و تو را نیز زنده‌ای که نمی‌میرد گردانیده‌ام. من به
چیزی می‌گویم باش، می‌شود، و تو را نیز چنین کرده‌ام که به چیزی می‌گویی
باش و می‌شود».

فالمطلوب من العبد أن يكون صورة لولي الله وخليفته في
أرضه فنقص مرتبة أو مقام أكيد إنه عذاب من الله وإن كان العبد
من أهل الجنة؛ لأنه نسبة إلى من فوقه معذب وفاقداً لكمال كان
ممكناً أن يتحصله، فالأمن من العذاب يتحقق بأن يكون العبد مثل
الله ويد الله وعين الله ويقول للشيء كن فيكون وحي لا يموت، قال
تعالى: (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي
الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ)
[578].

آنچه از بنده خواسته شده این است که صورت ولی خدا و جانشین خدا در
زمینش باشد. نقص مرتبه و مقام قطعاً عذابی از جانب خدا است، حتی اگر بنده از
اهل بهشت باشد زیرا وی نسبت به مافوقش معذب است و کمالی را از دست داده

است که می‌توانسته آن را تحصیل کند. ایمن ماندن از عذاب، این گونه محقق می‌شود که بنده مانند خدا، دست خدا و چشم خدا باشد و به چیزی بگوید باش بشود و زنده‌ای نامیرا گردد. حق تعالی می‌فرماید: «و در صور دمیده شود پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است جز آنها که خداوند بخواهد، بیهوش می‌شوند و بار دیگر در آن دمیده شود، ناگهان از جای برمی‌خیزند و می‌نگرند» [579].

وقال تعالى: (لا يذوقون فيها الموت إلا الموتة الأولى ووقاهم عذاب الجحيم) [580].

و نیز فرموده است: «در آنجا طعم مرگ را نمی‌چشند، مگر همان مرگ نخستین، و آنها را خدا از عذاب جهنم ننگه داشته است» [581].

و هذه تتحقق بأن يقول العبد بالفعل والعمل لا إله إلا الله، وقولها يكون بمتابعة ولي الله وخليفته في أرضه في كل حركة وسكنة وكما قال الإمام الرضا (ع): (بشرطها وشروطها وأنا من شروطها).

و این هنگامی محقق می‌شود که بنده با کردار و گفتار «لا اله الا الله» بگوید و این گفتن با پیروی در تمام حرکات و سکنتات از ولیّ خدا و جانشین او در زمینش صورت می‌بندد؛ همان‌طور که امام رضا (ع) فرمود: «با شرایط آن، و من از شرط‌های آن هستم».

فتبين أن قول لا إله إلا الله يكون بتحصيل أسماء الله الحسنى أي أن يتحلى بها العبد أي أن يكون هو أسماء الله الحسنى، أي أن

يكون العبد الله في الخلق، فيكون مصداقاً لمن أحصى أسماء الله الحسنى ودخل الجنة، جنة الحق وجنة أسماء الله وجنة إسم الله، فتبين إن خير ما قال رسول الله والنبيون من قبله لا إله إلا الله، وتبين إن إسم الله ليس علماً جامداً كما توهم السيد الخوئي (رحمه الله) ومن تابعه في قوله، بل وتبين أن لا إله إلا الرازق، ولا إله إلا الخالق كلمات توحيد؛ لأنه سبحانه الخالق والرازق المطلق الذي لا يحتاج إلى غيره، ولكن لا إله إلا الله أكملها وخيرها؛ لأنها توحيد من كل الجهات كما قال: (خير ما قلت والنبيون من قبلي لا إله إلا الله).

روشن شد که عبارت لا اله الا الله با به دست آوردن نامهای نیکوی خداوند عملی می‌گردد، یعنی این که بنده به این اسامی نیکو آراسته شود، یعنی او خودش نامهای نیکوی خداوند شود، یعنی این که بنده «الله فی الخلق» (خدا در خلق) باشد و در نتیجه مصداق کسی گردد که نامهای نیکوی خداوند را به دست آورده و به بهشت وارد شده است؛ بهشت حق و بهشت اسماء الله و بهشت اسم الله. پس مشخص شد که لا اله الا الله برترین چیزی است که پیامبر خدا (ص) و پیامبران قبل از او بر زبان رانده‌اند و نیز آشکار شد که بر خلاف پندار سید خویی (رحمة الله علیه) و کسانی که پیرو عقیده‌ی اویند، اسم الله عَلم جامد نیست، و نیز روشن شد که «لا اله الا الرزاق» و «لا اله الا الخالق» نیز کلمات توحیدند زیرا خدای سبحان خالق و رازق مطلق است که به غیر خود نیاز ندارد؛ ولی «لا اله الا الله» کامل‌ترین و برترین آنها می‌باشد؛ زیرا از همه‌ی جهات، توحید است. همان گونه که پیامبر (ص) فرمود: «بهترین چیزی که من و پیامبران قبل از من گفته‌ایم لا اله الا الله است».

قول السيد الخوئي (رحمه الله) (الرابع: إن حكمة الوضع تقتضي وضع لفظ للذات المقدسة، كما تقتضي الوضع بازاء سائر المفاهيم. وليس في لغة العرب لفظ موضوع لها غير لفظ الجلالة، فيتعين أن يكون هو اللفظ الموضوع لها.

Y کلام سيد خویی (رحمة الله عليه): «چهارم: حکمت در وضع (اسما و الفاظ) اقتضا میکند همان طور که برای هر مفهومی نامی معین شده است، برای ذات مقدس پروردگار نیز اسم خاص و مشخصی معین گردد و میدانیم که در زبان عرب لفظ دیگری غیر از لفظ جلاله برای ذات مقدس، وضع و منظور نگردیده است. از این جا معلوم میشود که لفظ «الله» به این منظور وضع گردیده است و نام اختصاصی خداوند میباشد.

إن قلت: إن وضع لمعنى يتوقف على تصور كل منهما، وذات الله سبحانه يستحيل تصورها، لإستحالة إحاطة الممكن بالواجب، فيمتنع وضع لفظ لها.

شاید گفته شود که وضع و تعیین یک لفظ در برابر یک معنی متوقف و مشروط بر این است که واضح و تعیین کننده، لفظ و معنی را مستقلاً در ذهن خود حاضر و تصور کند، ولی تصور معنی ذات الله سبحان امکان پذیر نیست، زیرا بشر (که یک موجود ممکن و محدود است)، نمیتواند به وجود خدا که واجب و بیپایان است احاطه داشته باشد و آن را در ذهن خود تصور کند تا نامی برای او وضع کند؛ به این ترتیب نمی توان لفظی برای آن وضع نمود.

ولو قلنا بأن الواضع هو الله - ولا يستحيل عليه أن يضع اسماً لذاته لأنه محيط بها - لما كانت لهذا الوضع فائدة؛ لإستحالة أن

يستعمله المخلوق في معناه، فإن الإستعمال أيضاً يتوقف على تصور المعنى كالوضع على إن هذا القول باطل في نفسه. و اگر گفته شود که واضع لفظ «الله» به معنای ذات اقدس خداوند، خود خداوند است. که این محال است که بتواند برای ذات خودش اسمی وضع کند چون او محیط به آن است. در این صورت چه فایده‌ای خواهد داشت؟ (علاوه بر مرحله‌ی وضع و تعیین) در مرحله‌ی استعمال هم باید معنی در ذهن گوینده، تصوّر و حاضر گردد و کاربرد آن نیز مشروط به تصوّر معنی خواهد شد درست مانند وضع آن و بر این اساس، این گفته به خودی خود باطل می‌شود.

قلت: وضع اللفظ بازاء المعنى يتوقف على تصور ه في الجملة، ولو بالإشارة إليه. وهذا أمر ممكن في الواجب وغيره. والمستحيل هو. تصور الواجب. بكنهه وحقيقته. وهذا لايعتبر في. الوضع. ولا في الاستعمال. ولو اعتبر ذلك امتنع الوضع والاستعمال في الموجودات الممكنة التي لا يمكن الإحاطة بكنهها: كالروح والملك والجن. ومما لايرتاب فيه أحد انه يصح استعمال اسم الإشارة أو الضمير ويقصد به الذات المقدسة، فكذلك يمكن قصدها من اللفظ الموضوع لها. وبما ان الذات المقدسة مستجمعة لجميع صفات الكمال، ولم يلحظ فيها - في مرحلة الوضع - جهة من كمالاتها دون جهة صح أن يقال: لفظ الجلالة موضوع للذات المستجمعة صفات الكمال ...) ([582])، انتهى كلام السيد الخوئي.

می‌گویم: وضع نمودن لفظی در برابر معنا، متوقف بر این است که آن معنی اجمالاً ولو به وسیله‌ی اشاره و تقریبی در ذهن گوینده، تصویر و حاضر شود و این نوع تصوّر اجمالی، هم از واجب الوجود و ذات اقدس الهی امکان پذیر است و هم از غیر او. و اما آنچه تصورش محال می‌باشد، تصور حقیقی از کُنه و حقیقت او

است، در صورتی که چنین تصور دقیقی نه در وضع و تعیین الفاظ لازم است و نه در استعمال و اگر چنین تصور دقیق و همه جانبه لازم بود، مسأله‌ی نام‌گذاری نه تنها در خداوند به اشکال برمیخورد بلکه تعیین الفاظ و نام‌گذاری در تمام موجودات و حقایقی که چگونگی و حقیقت هستی آنها برای بشر کاملاً روشن و قابل درک نیست، مانند فرشته، جن و روح نیز محال می‌گردید. نکته دیگر این است که هیچ کس نمیتواند شک و تردید داشته باشد در این که به کار بردن اسم اشاره و ضمیر برای اشاره به ذات مقدس پروردگار صحیح و درست است و میتوان اسم اشاره و ضمیری را تلفظ نمود و از آنها خدا را قصد کرد. بنابراین، چه اشکال دارد که ما لفظی را بگوییم و از آن، ذات اقدس خدا را قصد کنیم و این لفظ را عَلم و نام خصوصی او بدانیم و چون ذات اقدس پروردگار تمام صفات کمال و عظمت را دارا میباشد و در مرحله‌ی وضع و نام‌گذاری هم همه‌ی آن صفات کمال ملحوظ و منظور میباشد بدون در نظر گرفتن هیچ جهت خاصی. این است که باید گفت: لفظ «الله» نام خاص آن وجود مطلق است که تمام صفات کمال و جمال را دارا است...» [583] پایان کلام سید خوئی.

أقول: وفيه:

می‌گوییم: در این خصوص چند نکته را متذکر می‌شوم:

۱- إن السيد الخوئي (رحمه الله) استخدم قياس التمثيل وهو باطل، بل ومن أساليب المغالطة فلا يمكن أن يقاس سبحانه وتعالى بخلقه.

۱- سید خوبی (رحمة الله عليه) قیاس تمثیلی به کار برده که باطل است، و بلکه از اسلوب‌های مغالطه محسوب می‌شود؛ خداوند سبحان را نمی‌توان با خلش قیاس نمود.

۲- این مفهوم الألوهية موضوع له لفظ إله، والذات المقدسة واقعة ضمن هذا المفهوم فهي مصداق له في الخارج، ولو لم تكن الذات المقدسة مصداقاً لمفهوم الألوهية لما وقع الشرك أصلاً، فالإنسان لما حصل على مفهوم الألوهية أخذ في البحث عن مصداق له في الخارج فوق الخطأ في المصداق وانحرف أناس في اعتقادهم فألّوها الحجر والشجر واتخذوا الأصنام آلهة تعبد من دون الله سبحانه، ولا أحد يقول إنه يجب أن يوضع لفظ إزاء كل مصداق، فالسيد الخوئي رحمه الله الظاهر أنه خلط بين المفهوم والمصداق.

۲- لفظ «اله» موضوع مفهوم الوهيت است و ذات اقدس خدا در اين مفهوم مندرج و مصداق خارجي آن می‌باشد، و اگر ذات مقدس مصداق مفهوم الوهيت نبود، اساساً شرک به وجود نمی‌آمد. انسان وقتی مفهوم الوهيت را درک کرد، به جست‌وجوی مصداق آن در خارج برآمد ولی در تعیین مصداق راه خطا پیمود و مردم در اعتقادات خود منحرف گشتند و به عبادت سنگ و درخت روی آوردند و بت‌هایی را که به جای خدای سبحان و متعال پرستش می‌شدند، به عنوان معبود خود برگزیدند. هیچ کس نمی‌گوید که باید به ازای هر مصداق، لفظی وضع کرد. به نظر می‌رسد سید خوبی (رحمة الله عليه) منظور از مفهوم و مصداق را خلط کرده است.

ولم أعرض لباقي كلام السيد الخوئي؛ لأنه انتقض من أصله وقد بناه السيد (رحمه الله) على وهم تبين بطلانه.

من متعرض باقى كلام سيد خويى (رحمة الله عليه) نمى شوم زيرا بى اعتبارى آن از اساس مشخص است و سيد (رحمة الله عليه) اين عقیده را بر اساس پندارى كه باطل بودنش آشكار گشته بنا نهاده است.

والحق، إنّ إسم الله ليس علماً جامداً كما توهم السيد الخوئي (رحمه الله)، وقد روي عنهم ما يبين أنه مشتق كما تقدم، كما وإن القرآن استخدم للذات إسم الله كما استخدم إله، قال تعالى: (وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ) [584]، وهذه الآية نظير لا إله إلا الله أي إن القرآن استخدم إله واحد في كلمة التوحيد.

حق آن است كه بر خلاف گمان سيد خويى (رحمة الله عليه)، اسم الله علم جامد نيست و همان طور كه پيشتر گذشت، رواياتى از ائمه (ع) روايت شده است كه نشان مى دهد الله مشتق است. قرآن نيز «الله» را براى (اشاره به) ذات به كار برده همان طور كه «اله» را به اين منظور استفاده نموده است. خداى متعال مى فرمايد: «و هيچ خدايى جز خداى يگانه نيست» [585]. اين آيه نظير «لا اله الا الله» است، يعنى قرآن يك اله واحد را در كلمه توحيد به كار برده است.

كما استخدم القرآن اسم الله بمعنى إله، قال تعالى: (وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ) [586]، وفي الآية القرآنية اسم الله بمعنى إله، ولا داعي للعناء الذي تجشمه السيد الخوئي (رحمه الله) في تفسير هذه الآية، فقد تخطب العشواء وخاض في مقام أجنبي عن موضوع البحث، فأكد أنّ الله سبحانه وتعالى محيط بالمكان والزمان ويعلم سركم وجهركم، ولكن الآية القرآنية

استخدمت (الله) بمعنى إله، وهذا يفهمه كل عربي دون عناء، وكفة هذا المعنى راجحة لدى كل صاحب فهم مستقيم، وأكتفي بهذا القدر فقد تبين أن اسم الله ليس علماً جامداً.

قرآن اسم الله را به معنی اله نیز استفاده کرده است. حق تعالی می فرماید: «در آسمانها و زمین او است که خداوند است» [587]. در این آیه ی قرآن، اسم الله به معنی خداوند و اله آمده است و به زحمت و مشقتی که سید خوبی (رحمة الله علیه) برای تفسیر آیه متحمل شده است نیازی نیست. ایشان همچون نابینایی به خطا و بیراهه رفته و به یک موضوع دیگری که ربطی به موضوع بحث ندارد پرداخته است. تأکید می کنم که خدای سبحان و متعال به مکان و زمان محیط است و نهان و آشکارتان را می داند ولی آیه ی قرآنی کلمه «الله» را به معنای اله به کار برده است و هر عرب زبانی بدون زحمت و کندوکار این را می فهمد و هر کسی که صاحب فهم درستی است، کفه ی این معنی را ترجیح می دهد و همین قدر اکتفا می کنم که آشکار شد که اسم الله، اسم علم جامد نیست.

الآن نعود إلى إجابة السؤال: (الله: هذا الاسم الذي يعرفه الناس إسماً للذات الإلهية - بل هو بالفعل يطلق عليها فقط إذا كان يراد به الألوهية المطلقة - هل يمكن أن يطلق - إذا لم يُرد به الألوهية المطلقة - على غير الذات الإلهية المقدسة ؟).

اکنون به پاسخ سؤال برمی گردیم: الله: این اسمی است که مردم آن را به عنوان اسم ذات الهی می شناسند؛ البته در عمل اگر منظور فقط اولوهیت مطلق باشد، بر آن اطلاق می گردد. اگر منظور از آن الوهیت مطلق نباشد، آیا می تواند بر غیر از ذات مقدس الهی نیز اطلاق گردد؟

ویکون الجواب بحسب ما تقدم: نعم يمكن أن يطلق ولكن ما يمنع إطلاقه هو الاستعمال تماماً كما يمنع إطلاق الرحمن على غيره سبحانه وتعالى الاستعمال، ولكن هذا المنع يمكن أن يرتفع بوضع قيد أو وصف إضافي يميزه عند الإطلاق على غير الذات الإلهية كالقول: (الله في الخلق)، أي بمعنى صورة الله [588] كما ورد في الحديث، وبمعنى روح الله [589] كما ورد في القرآن، أو كالقول: (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) [590]، أو كالقول: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْعَمَامِ) [591].

طبق آنچه گذشت، پاسخ از این قرار است: آری، ممکن است که اطلاق شود ولی مانعی در این میان وجود دارد، که (همان) به کارگیری مطلق است؛ همان طور که در اطلاق الرحمن به غیر خدای سبحان منع هست. البته امکان دارد که این ممنوعیت برطرف شود، به این صورت که یک قید یا وصف اضافی که به هنگام اطلاق بر غیر ذات الهی، او را متمایز سازد، گنجانده شود. مانند این عبارت: «الله فی الخلق» (خدای در خلق) یعنی به معنای «صورت خدا» [592] همان طور که در حدیث آمده است و به معنای «روح خدا» [593] همان طور که در قرآن ذکر شده است، یا مانند این عبارت: «دست خدا بالای دست هایشان است» [594] یا «آیا اینان منتظر آن هستند که خدا در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید» [595].

[532]- الكافي : ج 1 ص 23.

- [533] - كافي: ج 1 ص 23.
- [534] - البيان : ص 450.
- [535] - البيان: ص 450.
- [536] - التوحيد : ص 89 ، البرهان : مج 8 ج 30 ص 430.
- [537] - توحيد: ص 89 ؛ البرهان: مج 8 ج 30 ص 430.
- [538] - المصدر السابق.
- [539] - توحيد: ص 89 ؛ البرهان: مج 8 ج 30 ص 430.
- [540] - غيبة النعماني : باب ما روي في صون سر آل محمد .
- [541] - غيبة نعماني: باب آنچه در رازداری سر آل محمد(ع) روایت شده است.
- [542] - يونس : 36.
- [543] - يونس: 36.
- [544] - قال ذلك في كتابه البيان في تفسير القرآن : ص 221 ، ص 313.
- [545] - این عبارت را در کتابش البيان در تفسير قرآن گفته است: ص 221 و ص 313.
- [546] - البيان : ص 450.
- [547] - البيان: ص 450.
- [548] - الإخلاص : 1.
- [549] - اخلاص: 1.
- [550] - الزمر : 4.
- [551] - زمر: 4.
- [552] - الحشر : 22.
- [553] - حشر: 22.
- [554] - الحشر : 23.
- [555] - حشر: 23.
- [556] - الحشر : 24.
- [557] - حشر: 24.
- [558] - البيان : ص 450.
- [559] - البيان: ص 450.
- [560] - البقرة : 34.
- [561] - بقره: 34.
- [562] - النساء : 64.
- [563] - نسا: 64.
- [564] - التوبة : 103.
- [565] - توبخ: 103.
- [566] - آل عمران : 49.

[567] - آل عمران: 49.

[568] - المائدة: 110.

[569] - مائده: 110.

[570] - المؤمنون: 14.

[571] - مؤمنون: 14.

[572] - الأنبياء: 28.

[573] - انبیا: 28.

[574] - عیون أخبار الرضا (ع): ص 143.

[575] - عیون اخبار الرضا (ع): ص 143.

[576] - عیون أخبار الرضا (ع): ص 145.

[577] - عیون اخبار الرضا (ع): ص 145.

[578] - الزمر: 68.

[579] - زمر: 68.

[580] - الدخان: 56.

[581] - دخان: 56.

[582] - البيان: ص 451.

[583] - البيان: ص 451.

[584] - المائدة: 73.

[585] - مائده: 73.

[586] - الأنعام: 3.

[587] - انعام: 3.

[588] - أن الله خلق آدم على صورته.

[589] - قال تعالى: (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) ص: 72.

[590] - (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) الفتح: 10.

[591] - قال تعالى: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) البقرة: 210.

[592] - «ان الله خلق آدم على صورته» (خداوند آدم را بر صورت خود خلق نمود).

[593] - خداوند متعال می فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (چون آفرینش را به پایان بردم و از روح خود در

آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید) (ص: 72).

[594] - «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند،

دست خدا بالای دست هایشان است) (فتح: 10).

[595] - «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (آیا اینان منتظر هستند که

خداوند با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید و کار یکسره شود؟ حال آن همه ی امور به خداوند بازگردانیده می شود!) (بقره:

210).